

## دوداستان کوتاه برای نوجوانان

# پنچر کردن چرخ گردون

درخت تو گربار دانش بگیرد

به زیر آوری چرخ نیلوفری را

با نهم بیت اول عشق به مدرسه و علم و تحصیل در آدمیزاد شعله می کشد ولی با خواندن نهم بیت دوم، فسیسس باد آدم خالی می شود. مگر ما دیوانه ایم که با علم و دانش بخوایم چرخ نیلوفری را پایین بیاوریم؟ ناصر خسروی عزیز، تو دیگه چرا؟ تو که همه جای جهان را گز کرده ای و وجب به وجبش را توی سفرنامه ها نقل کرده ای؟ حتماً توی این سفرهای دور و دراز یکی دوبار طاقباز خوابیده ای و آسمان درندشت را خوب و رانداز کرده ای. از ما هم که مثل خودم آدم محترمی هستی بعید است سرت گرم شده باشد و توهم زده باشی.

با توجه به اینکه در عالم ادبیات پر از ایهام و تشبیه و استعاره و این جور ادا و اطوار هاست، منظور از چرخ نیلوفری همان آسمان بی سر و ته بالای سرمان است. خب حالا قضیه مشکل تر هم می شود. خیال کنید ما خیلی فرهیخته ایم و سیکل ۲ یا دیپلم داریم و درخت ما حسابی بار دانش گرفته است و می خواهیم چرخ نیلوفری را با تمام مخلفاتش به زیر بیاوریم. آها..... ان بکش، بکش، از اون طرفش بگیر. حواست باشه ستاره ها قل نخورند و نریزند. حواست به دب اکبر و اصغر باشه. اصغر کو چولو چه گناهی داره... به ماه چه کار داری...؟

فکر کن با هر زحمتی هست چرخ نیلوروی را پایین  
اوردیم و تایکی دو متری زمین آوردیمش. خب حالا  
کجا بگذاریمش؟ خودمان روی زمین خیلی جاداریم  
که آسمان و مخلفاتش هم بیایوریم و دل مان؟ زمینی  
که از متری دو میلیون تومان هست تا ...، بخیریم و  
رویش آسمان بکاریم؟

پدر و مادر عزیزم: «حالا فهمیدید من چرا ترک تحصیل کردم؟»

**۲ تخلص شاعرانه**

جانم برای آنها که نمی‌داندند تخلص چیست توضیحی بدهم و بروم سراغ اصل مطلب. بسیاری از شاعران بزرگ زبان فارسی به تخلص خود معروف هستند. مانند نظامی گنجوی که نام او الیاس بن یوسف بود، سعدی که نام او مشرف‌الدین بود، حافظ شیرازی که نام او شمس‌الدین محمد بود. یا همین سید محمدحسین بهجت تبریزی که تخلصش شهریار است و اگر بخواهیم برای نمونه یکی از معاصرترها را مثال بیاوریم، هوشنگ ابتهاج است که تخلصش سایه است.

واما تخلص بعضی شاعران نسل جدید:

(بدون شرح)

شهرام عقرب، تگرگ کجکی، باران اسیدی، دریای نفرت، مصیبت، سکسکه، زیرآبن، کوید ۲۱، سونامی، ویروس. خفن.

# جنس داخلی یا جنس خارجی؟

« حرف زدن از مزایای کتاب‌های خارجی در روز ملی ادبیات کودک سخت است اما آبیانید گفت؟ امروز به نام آذر زدی خوب نامگذاری شده است: کسی که سال‌های رای کودک‌ان و ادبیات این مرز و بوم حرص و جوش خود را تبایچه‌های خوب باقصه‌های خوب بزرگ شوند. باقصه‌های خوب ایرانی. حالا چرا آرام آرام اسم نویسنده‌های خارجی در صدر فروش‌های کتاب‌های کودک‌ان قرار می‌گیرد؟ سؤال اول این است: چه کسی کتاب را برای بچه‌های می‌خرد؟ این سؤال، دست کم سه جواب دارد: یک پدر و مادرها، دوم بریان آموزش و پرورش و متصدیان کتابخانه‌های مدارس و در نهایت سه خود کودک.

من دودسته اول را یکی می گیرم چون تقریباً و بجز مواد داستانی هر دو گروه یک نظریه درباره کودک و کتاب کودک دارند. اگر بخواهم درباره ایرانی جماعت به طور اجمالی نگاه کنم باید بگویم ما ایرانی ها مردمانی بسیار میهمان نواز و غریب نواز هستیم. همیشه برای ما ایرانی ها مرغ همسایه غاز بوده است حال دار هر زمینه ای؛ چه برای خرید پوشاک و ابزار آلات و گوشتی و چه برای خرید کتاب. تا اسم نویسنده ای خارجی روی کار زده می شود، مهر خاموشی بر لب های این گروه زده می شود و یک دلیل محکم هم دارند: اینها همه از آب گذشته است. مگر می شود این خارجی ها کار بد بدهند به کودک.

غیر از آن حس غریب نوازی، طرح و جلد و تصویرگری های آنها کجا و کتاب های ما کجا. (استثناهای ناشران خوب را لطفاً جدا کنیم.) من فکر می کنم اگر قرار است با کتاب بزرگ شویم، بهتر است با کتاب زمانه خودمان بزرگ شویم. تعارف نداریم که در این دنیای تکنولوژی نشانند کودک پای کتاب به جای لپ تاپ و تبلت و گوشی های هوشمند، کار حضرت فیل است (در اینجا کاری به ایلریش های داستان و قصه ندارم که در صد پایی از بچه های باهوش و کتابخوان را در دست گرفته.) خود شما اگر یک جنس پرزرق و برق و جذاب به دوستان بدهند، راضی تر هستید یا یک جنس بی روح؟ اول از همه سراغ کدام می روید؟ در اینجا تأکید می کنم که عمده انتخاب کتاب های رای کودک آن توسط بزرگسالان است. پس پادتان نرود که اگر جنس پرزرق و برق خریداری شده، از عقل گروه خود ما بزرگسالان است و در صدد خطا و اشتباهش قطعاً بالا نیست. از طرح و جلد و شکل و شمایل که بگذریم، می رسم به یک مسأله بزرگ دیگر. اغلب والدین و مربیان در مواجهه با کتاب ایرانی می پرسند: این کتاب قرار است چه چیزی به کودک یاد بدهد. جالب است که در مواجهه با کتاب خارجی چنین سؤال مهمی به هیچ عنوان به ذهن این افراد خطور نمی کند و داریم می بینیم که بچه ها با خواندن آنها چه کیفی می کنند. اولین هدف ادبیات، لذت غرق شدن در دنیایی ماورای این دنیای پراز سختی ها است. پس چرا ما چند دقیقه ای بچه ها را رها نمی کنیم تا از این دنیای زیبا لذت ببرند؟ چرا با سؤال های کلیشه ای «چه نتیجه ای می گیریم» و «چه هدفی دارد» و «چه اخلاق خوبی یاد می گیری» کودک را تاخیلش راحت نمی گذاریم

تا احساس او هم کمی هوایی بخورد؟ وقتی یک کودک بعد از خواندن کتاب، با این همه سؤال مواجه می‌شود و موظف است به همه آنها جواب پس بدهد، هر کسی هم جای او بود، حاضر نبود حتی یک صفحه کتاب بخواند خوب پس چرا کتاب خارجی می‌خواند؟ چون در آنها با این صراحت خبری از نتیجه‌گیری نیست و بچه خوب را در نهایت خود بچه تعریف می‌کند نه نویسنده و بالاسری‌ها.

نکته بعدی ممکن است کمی  
ایجاد سوء تفاهم کند. تمام  
کتاب‌های چاپ شده و مجوزدار  
ایرانی و خارجی از فیلتر اعظم  
ارشاد رد می‌شوند. جایی که



درست عین الله تمام بشریت حواس هست که کودک چه بخورد، چه بیوشد، چه جور به یز گتر خود احترام بگذارد. سؤال را باز تکرار می کنم؛ چرا مخاطبان کتاب های خارجی را ترجیح می دهند؟ چون به نسبت کارهای ایرانی راحت تر بیان شده اند. راحت تر نوشته شده اند. کلمات ممنوعه کمتری دارند یعنی از ممیزی کمتری رده شده اند. (لطفاً زود چوب ممیزی را برندارید و بگویید آفرین برویم و حساب آنها را هم برسیم!) وقتی مادری به من می گوید توی داستان شما نوشته شده «گنده» و این واژه زشت است و اخ است و وی وای، چه حرفی برای من می ماند؟ به نظر شما کودکی که با دیدن انیمیشن ها و فیلم ها و چند دقیقه گشت در سایت هایی که ماحتی خوایش را نمی بینیم (چون ذهن ما دیگر خواه ناخواه سانسوری شده) با واژه ها و موضوعاتی روبه روهستند که علی ماشاءالله وسعت دارد، آیا با شنیدن کلمه «گنده» از راه به در و خدای ناکرده بی تربیت می شود؟ به پدري که یک کوه کتاب خارجی توی دستش است (نشان می دهد که دوست دارد بچه اش کتابخوان شود) اما برای خرید یک کتاب از یک نویسنده ایرانی به هزار رنگ درمی آید و سر آخر از نویسنده می پرسد آیا این کتاب به درد بخور است و یا «نه» نویسنده راهش را می گیرد و می رود، چه می شود گفت؟ چرا دست کم به ناشرهایی که کلی کتاب از آنها خریده ایم، اعتماد نمی کنیم؟

چه بخواهیم چه نخواهیم زبان طنز و فانتزی در معیار مهم ادبیات کودکان هستند: فانتزی ای که آشتی تکنولوژی با فاسانه‌های کهن است. اما چند درصد از کتاب‌های داخلی به این مقوله پرداخته‌اند؟ شاید اصلاً ما هنوز به تکنولوژی نرسیده‌ایم که نمی‌توانیم از فانتزی حرف بزنیم. دنیایی که حساب و کتاب خودش را دارد و قوانین خودش را. شاید از قوانین جدید می‌ترسیم؟ می‌پیش خودمان می‌گوییم نکند جایگزینی برای نظرات و افکار برتر ما باشد. اشود.

و اما زبان طنز، تا حالا بچه‌ها، پادرو مادر و معلم‌هایی سروکار داشته‌اند که از بالا یا آن حرف زده‌اند و مثل چوبی روی سرشان بوده‌اند اما پادین زبان طنز کتاب‌های خارجی این دیوار ارتباطی ترک برمی دارد و دیگر بالاسری وجود ندارد. بچه با خیال راحت کتابش را می‌خواند، می‌خندد، کشف می‌کند و به بهبودی روابطش با داور و اطراف فکرمی‌کند. این عنصر مهم در کمتر کتاب داخلی دیده می‌شود. موقع نوشتن آنقدر عیوس و جدی و می‌شویم که یادمان می‌رود، کودک و نوجوان مخاطب دوست دارد کمی هم بخندند و آنقدر جدی به دنیا نگاه نکند. چرا یادمان می‌رود که «هنر برای این است که از فرط واقعیت خفه نشویم»؟ آن دسته از بچه‌هایی که قدرت انتخاب دارند، می‌روند سراغ این کتاب‌ها و سراغ فانتزی‌هایی که کمتر در آثار نویسندگان ایرانی دیده می‌شود.

دیگر نمی‌خواهم حرف‌های تکراری بزنم؛ اینکه «چرا کتاب خوانده نمی‌شود» و «کسانی که آنقدر هزینه برای رخت و لباس و خور و خوراک جسمی بچه‌های می‌کنند، چرا به فکر خوراک معنوی و روحی آنها نیستند»

اما واقعیت این است که خود بچه هم از اینکه توی کتاب چوب و چماق بالایی سرش باشد برای یادگیری خسته شده. اگر کمی در نوشته‌های ایرانی مان به جای نصیحت به فکر خلاقیت و تخیل باشیم، کافی است. (یواشکی و آن لابه‌لاها نصیحت مان را بکنیم.) منظور اینکه در زمانه‌ای که بچه‌ها از کتاب فراری اند همان تک و توکی را هم که می‌آیند با چوب و چماق فراری ندهیم. بگذاریم ببینند همان قدر که می‌توانند در آن کتاب‌ها آزاد و ره‌افکر کنند، اینجا هم می‌توانند. بگذاریم طعم زبان و فرهنگ خودمان را بچشد بدون آنکه قاشق مان را تا خرخره پر کنیم از جاشنی باید و نبایدها. بگذاریم حس کنند محدودیتی برای تخیلشان نیست.